

الْتَمْرَيْنِ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْجَمَلَةِ الصَّحِيحَةِ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ وَالْوَاقِعِ).
جمله درست و نادرست را با توجه به حقیقت و واقع شناسایی کن.

۱- الْمَسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ.
(مشک عطری است که از گونه ای آهو گرفته می شود. ✓)

۲- الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ فُماشُ تَوْضَعُ عَلَى السَّرِيرِ.
(ملافه قواره پارچه است که بر روی تخت کشیده [نهاده] می شود. ✓)

۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا.
(عربها و امواژها را طبق اصلشان به زبان می آورند. ×)

۴- فِي اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِائَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعْرَبَةِ ذَاتِ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ.
(در زبان عربی صدها و امواژها است که دارای تبار فارسی اند. ✓)

۵- أَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ فِي اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
(دکتر تونجی کتابی را نگاشته که دربردارنده واژگان ترکی در زبان عربی است. ×)

الْتَمْرَيْنِ الثَّانِي: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ).
عبارت فارسی مناسب برای عبارت عربی را شناسایی کن.

۱- تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا لَا تَشْتَهِي السَّفْنُ. (بادها می وزند به سویی که کشتی ها نمی خواهند.)
(الف) هر چه پیش آید خوش آید.

۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. (دور از چشم دور از دل می گردد[است]).
(ب) کم گوی و گزیده گوی چون در.

۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. (خرمایم را خوردید و فرمانم را نبردید.)
(ج) گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. (بهترین سخن، آن است که کم باشد و راهنما.)
(د) نمک خورد و نمکدان شکست.

۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. (بردباری کلید گشایش است.)
(ه) از دل برود هر آنکه از دیده رود.

۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. (خیر در چیزی است که رخ می دهد.)

(و) بَرَدَ کشتی آنجا که خواهد خدای / و گر جامه بر تن دَرَدَ ناخدای.

۱- تَشْتَهِي: می خواهد، میل دارد

الْتَمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ . جمله های زیر را به پارسی برگردان.

- ۱- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. (روی درخت [چیزی] ننویس.)
 ۲- كَانُوا يَكْتُبُونَ رِسَائِلَ. (نامه هایی می نوشتند.)
 ۳- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا. (در آن چیزی نوشت / ننوشته است.)
 ۴- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحْ. (هر کس می نویسد کامیاب می شود.)
 ۵- يَكْتُبُ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ. (مثلی روی دیوار نوشته می شود.)
 ۶- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتِي. (پاسخ هایم را نوشته بودم.)
- ۷- أَكْتُبُ بِحَطِّ وَاضِحٍ. (با خط آشکار بنویس.)
 ۸- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. (پاسخی به تو خواهم نوشت.)
 ۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. (جمله ای نخواهم نوشت)
 ۱۰- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ. (بر تخته نوشته شده است.)
 ۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ. (کتابی را گرفتم که دیده بودمش)

الْتَمْرِينُ الرَّابِعُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي الْجُمْلَةِ . در جمله ها به دنبال اسمهای زیر بگرد.

(اِسْمِ الْفَاعِلِ، اِسْمِ الْمَفْعُولِ، اِسْمِ الْمُبَالَغَةِ، اِسْمِ الْمَكَانِ، اِسْمِ التَّفْضِيلِ)

- ۱- ﴿...يَمشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ...﴾ (در خانه هایشان راه می روند / (اِسْمِ الْمَكَانِ) : مَسَاكِينِ
 ۲- ﴿... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ (از پروردگارتان آمرزش بخواهید. همانا او بسیار آمرزنده است.)
 / اِسْمِ الْمُبَالَغَةِ : غَفَّارًا
 ۳- ﴿يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾ (گنه کاران با چهره شان شناخته می شوند / (اِسْمِ الْفَاعِلِ : الْمُجْرِمُونَ)
 ۴- إِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ. (شما بازخواست می شوید حتا از [قطعه] زمین ها و چهارپایان.)
 / اِسْمِ الْمَفْعُولِ : مَسْؤُولُونَ
 ۵- إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ. (همانا بهترین خوبی خوش خویی است / (اِسْمِ التَّفْضِيلِ : أَحْسَنَ)
 ۶- يَا رَازِقُ كُلِّ مَرْزُوقٍ. (ای روزی دهنده هر روزی خوار / (اِسْمِ الْفَاعِلِ : رَازِقٍ؛ اِسْمِ الْمَفْعُولِ : مَرْزُوقٍ)

الْتَمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجِمَةِ الصَّحِيحَةِ وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ .

ترجمه درست را شناسایی کن و آنچه را از تو خواسته شده بازگو کن

- ۱- ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ گفت پروردگارا من به تو...
 الف) پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

ب) پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم. ■
 اَلْأَسْمُ النَّكِرَهُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ : عِلْمٌ / لَيْسَ

- ۲- ﴿... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾

الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. ■
 ب) و از فضل خدا سؤال کردند؛ قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

اَلْأَسْمُ النَّكِرَهُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ : شَيْءٌ، عَلِيمًا / كَانَ

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ - روزی که.....

(الف)... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: کاش من خاک بودم ■ .

(ب)... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می نگرد و کافر می گوید: من همان خاک شدم.

الفعل المضارع و الفعل الناقص: يَنْظُرُ، يَقُولُ / كُنْتُ

۴- كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرْهِ عَلَى الشَّاطِي وَ بَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.

(الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می کردند و پس از بازی با نشاط شدند ■ .

(ب) بچه ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط، خوشحال هستند.

المجرور بحرف الجر و المضاف إليه: الْكَرْهِ، الشَّاطِي / اللَّعِبِ

۵- كُنْتُ سَاكِنًا وَ مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ.

(الف) ساکت شدم و کلمه ای نمی گویم؛ برای این که چیزی از موضوع نمی دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی دانستم ■ .

المفعول و الجار و المجرور: كَلِمَةً / عَنِ الْمَوْضُوعِ

إبريسم: ابريشم / إبريق: آبریز / أرجواني: ارغوانی / أستاذ: استاد / استاذ: استاد / استبرق: سترگ / أسطوانه: استوانه / بابونج: بابونه / بخشش: بخشش

(بالفارسیه: انعام) / بابوج (نوع من الحذاء) ← پاپوش / باذنجان: باتنگان (بالفارسیه: بادمجان) / بربط: (بر بالفارسیه: سینه + بت:

بالفارسیه: آردک) من آلات الموسيقى / برزخ ← برز آخو (العالم الأعلى: جهان بالا) / برنامج: برنامه / پرواز: قاب / برید

← بریده دم: پست / بستان: بوستان / بغداد: بخ + داد (خداداد) / بوسه ← بوسه / بهلوان: بهلوان (بالفارسیه: بندباز) / بس: بس /

بط: بت (بالفارسیه: اردک) / بلور: بلور / بنفسج: بنفشه / تاریخ: تاریک / تتویج: تاج گذاری ← تاج / تخت: تخت / ترجمان (ترجمه)

← ترزبان / تنور: تنور / توت: تو / جاموس: گاومیش / جزر: گزر / حص: گج / جلب: گلاب / جلنار: گلنار / جناح: گناه / جندی: گندی /

جوراب: گورپا (گوراپ) / جوز: گوز (بالفارسیه: گردو) / جوشن: جوشن / زره: جوهر: گوهر / حرباء: هوربان (هور: خور «خورشید») /

خانه: خانه (بیوت فی لُعبه الشطرنج) / خندق: گندگ / دجله: تیگره (تند و تیز) / درویش: درویش / دستور: دستور / قانون: دیباج:

دبیا / دین: دین / رازیانه: رازیانه / رزق ← روچیک، روزیک «روزی» / روزنامه: روزنامه (بالفارسیه: تقویم) / روزنه ← روزنه /

رهنامه: رهنامه (دلیل للسفرات البحريه) / زرکش ← زرکش (نسيج القماش بخيوط من الذهب: تارهای زر به پارچه کشید) / زمان:

زمان / زمهریر: بسیار سرد / زنبیل: (زن: امرأه + بال: يد = علی. يد المرأه) / زنجار: زنگار / سادج: ساده «سداجه: سادگی» / ساعه:

سایه / سچیل: سنگ گل / سخط: سخت (الغضب الكثير) / سراج: چراغ / سراق: سرپرده / سرخس: سرخس / سرداب: سرداب (زیر

زمین: بناء تحت الأرض) / سرامد: سرامد (بی آغاز و پایان: ما لا أول له و لا آخر) / سروال: شلوار / سگر: شکر / سکنجین: سرکه انگبین /

سلجم: سلجم / سنجاب: سنجاب / سوسن: سوسن / شاشه: صفحه تلویزیون ← شیشه / شاهین (صقر): شاهین / شوندر: چغندر /

شهدانج: شاهدانه / شیء ← شیء: چیز / صفق: دست زد ← چپک / صلیب ← چلیپا / صنج: چنگ، سنج / طازج: تازه / طست:

تشت / عبقری ← آبکاری / عفريت ← آفرید / فرجار، برکار ← پرگار / فستق: پسته / فلفل: فلفل / فولاد: فولاد / فیروز ← فیروز /

فیروزج: فیروزه / فیل: پیل / کاس: کاسه / کافور ← کاپور / کهرباء: کاه ربا / کنز: گنج / لجام: لگام / محراب: مهرباب / مسک ← مشک:

مشک / میزاب ← میزاب: ناودان «گمیز+ آب / نارنج ← نار رنگ: نارنج / نسرین: نسرین / نפט: نفت / نمارق: بالش ها (جمع

نرمک) / نمودج: نمونه / ورد: ورد / وزیر: ویچیر / هندسه: اندازه